

برخیز بتا، بیا ز بهر دل ما
 حل کن به جمال خویشتن «مشکل ما»
 یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم
 زان پیش که کوزه‌ها کنند از گِل ما

۱. «مشکل ما»، بازخوانی و خوانش مدرن و آگزیستانسیالیستی رباعیات خیام است. بازخوانی رباعیات او از خلال فاصله دور و دراز نُهصدساله، فاصله‌ای که اینک دوری و طول آن را در تفاوت دو جهان سنت و مدرن از هم می‌بینیم. جهان سنت جهان رمز و رازها و ذهن‌های اسطوره‌اندیش و متقاد، و جهان مدرن جهان افسون‌زدایی شده و عقل‌گرا و فردیت‌محور. اگر چه می‌دانیم ساکن جهان سنت است ولی او غریبه‌ای بیش در آن سرزمین نیست. او مخالف‌خوان و حاشیه‌نشینی است که صدای‌اش پیوسته در صداها و گفتمان‌های دیگر گم می‌شده و کم‌تر به گوش می‌آمده است.^۱ اما اینک بازخوانی مدرن و خوانش آگزیستانسیالیستی رباعیات او، قرار دادن خیام است در سرزمین و زمینه جهان مدرن. اگر در جهان سنت رباعیات و افکار او برای مردمان آن سرزمین زود هنگام و بدعت‌آور و انکارآمیز بود، ولی در این زمینه جدید ما همه مشتاق و

۱. در میان خیام‌پژوهان مهمترین مسئله آن است که رباعیات اصیل و واقعی خیام کدام‌اند و چگونه می‌توانند حجم بالای رباعیات غیر اصیل و غیر موثق را کنار بزنند و به چندین‌ده رباعی اصیل برسند. اما نکته‌ای را که می‌باید غیر از این پژوهش مهم پیش رو داشته باشیم آن است رباعیات خیام در طول تاریخ مبدل به رباعیات خیامی شده‌اند. محل و ظرفی که در آن بتوان آنچه خیام به نام خویش فاش بر سر بازار می‌گفته در پناه نام او از نو گفت. این گفته‌ها و زمزمه‌ها مکانی است که می‌توان استمرار اندیشه خیامی و «خیامگی» را پس از خیام هم در آن دید. ما در این اثر (که بر مبنای رباعیات تصحیح‌شده زنده‌یاد محمدعلی فروغی است) با این بُعد معنایی و اندیشگی ایرانیان بیشتر از هر چیز در طی قرون مرتبیم. گفتمانی در حاشیه و مغلوب که در برابر گفتمان عرفانی و صوفیانه به زندگی خود هنوز ادامه می‌دهد. برای دریافت و آشنایی بیشتر با اندیشه خیامی و «خیامگی» بنگرید به اثر ارزشمند دکتر علی تسلیمی، رباعی‌های خیام و نظریه کمیّت زمان، تسلیمی، علی، کتاب آمه، ۱۳۹۱.

علاقه‌مند شنیدن افکار و پرسش‌های او هستیم. پرسش‌هایی که هنوز از خلال قرن‌ها صدایش به گوش ما می‌رسد.

۲. «مشکل ما»، مشکل خیام است، مشکلی که از بیت نخست دیوان‌اش تا به انتها ره‌ایش نمی‌کند و با او درگیرست. درک زمان‌مند بودن آدمی و میرندگی او. حس سایش فرساینده‌ای که زمان بر تن و جسم او و همه چیز که در پیرامونش است می‌اندازد.

خیام این فرسایش بی‌وقفه و موربانه‌وار را در گلی که به زیبایی شکفته است و هفته‌ای دیگر خاک می‌شود، یا سبزه بهارانی که منظر و تماشاگاه اوست و می‌تواند فردا از خاک او - ما - بردم، یا قصری بلند و رفیع که روزی فرو خواهد ریخت و به خرابه‌ای فراموش شده و کنام حیوانات وحشی مبدل خواهد شد می‌بیند. درک این حس ویرانی است که او را به بازار و کارگاه کوزه‌گری می‌کشاند و یا به بحث و جدال با متکلمان و فیلسوفان و باورمندان وامی‌دارد. خیام می‌کوشد تا از منظرش به جهان و زندگی بنگریم و در برابر این تندباد هستی که هیچ پناهی نداریم به «لحظه‌های اکنونمان بیاویزیم» و فرصت را غنیمت شمریم.

خیام را به شادی و شراب می‌شناسیم. آری او به شادی نشسته و نمی‌خواهد این لحظات اندک و دیرپاب عمر خود را به سوهان غم و اندوه بفرساید. او شراب می‌نوشد که شادی‌اش را افزون کند و شاید بار تن و این فشار بودن و درک سنگینی آن را، اندکی از خود سبک و کم کند. اگرچه از سوئی دیگر در رباعیاتش چون بکاویم ردی از تلخی و سیاهی می‌یابیم که جز با فراموشی و فراموشاندن خود راهی نمی‌بیند، راهی که نه پایانی بر او است و نه چاره‌ای!

در خوانش خود از خیام کم‌کم درمی‌یابیم مشکل او به راستی مشکل ماست. ما در این بازخوانی سعی می‌کنیم از منظر امروز و افق مدرن و فیلسوفانی همچون پاسکال، دکارت، کانت، کامو و... با او همراه شویم و در پرسش‌ها و پاسخ‌هایش مشارکت کنیم. گاه آنها را فعال و حتی رادیکال می‌کنیم و گاه در پاسخ‌های او درمی‌پیچیم. چنانچه در لحظاتی به او آن‌قدر نزدیک می‌شویم که به راستی مشکل خیام را مشکل خود و مشکل ما امروزیان می‌یابیم و گاه آن‌قدر فاصله میان امروز و دیروز می‌بینیم که از پاسخ او سرخورده و ملول‌شده راه خویش می‌گیریم.

۳. من رباعیات خیام را یکی از مهمترین آثار معنوی جهان می‌دانم. شاید این سخن شگفتی و تعجب ما را با آشنایی که از پاسخ‌های او به پرسش‌های جاودان بشری دارد برانگیزاند. ولی به نظر من سرزمین معنویت و معنا مجموعه‌ای از جزایر خوشبختی و باغ‌های سبز نیست که به مدد پیران و کیمیاگران راه نقشه رسیدن آن را می‌یابیم و به آن می‌رسیم. معنویت راهی است بی‌نهایت و بی‌کرانه، آن هنگام که از خانه آباء و اجدادی خویش در هراس از خوف و حزن دیرپای هستی راهی شدی، سالکی و مسافر. حال به اقبال به یکی از این واحه‌ها رسی یا هیچ واحه و آنگیری برای اتراق شبی در این کویر خشک نیایی و سیرایت نکند و به سفر ادامه دهی. در این راه، نفس سفر و پاس داشت وضعیت وجودی و آگزیستانسیل آدمی است که ما را سالک و رهرو این سرزمین می‌کند. معنویان جهان در برابر بی‌خدایان نیستند، معنویان جهان در برابر بی‌پرسشان و کتمان‌گران

وضعیت وجودی آدمی قرار دارند. هر آنکه انسان را به سان سنگ و چوب و درخت بداند و هم‌عرض آن مقولات بنشاند و بگوید همین. پاس داشت چنین وضعیت دشواری، پاس داشت حضور در سرزمین معنویت است و چه کسی بیش از خیام با اصرار ما را به این سرزمین و این وضعیت دشوار فرامی‌خواند.

۴. من خواستم این اثر ادبی کهن را در درون موقعیت‌های زندگی و شرایط آن بخوانم، به عنوان یک خواننده ایرانی و امروزی. خواستم رباعیات و یا شاید خود را محک بزنم، با همه آنچه از سنت و گذشته به میراث دارم و پیوسته در درون من آشوب می‌کنند و تا به امروز در من راه می‌برند. خوانشی در درون وضعیت‌های حدی و خاصی که پیوسته در آن درگیریم یا درگیریم! نوشتن تقسیری بر رباعی‌های خیام در خلال پیگیری کارهای اداری، در سفرهای بین شهری و سفر با اتوبوس و جاده‌های پرتصادف و خونین، در صف‌ها و باجه‌های شلوغ بانک‌ها، در اداره‌ها و گیر و دار کاغذبازی‌های بی‌پایان و خسته‌کننده، در لحظات و فرصت‌های میان امیدها و ناامیدی‌های سیاسی و گشایش‌ها و بن‌بست‌های نفس‌گیر، در شنیدن اخبار و دیدن تصاویر هولناک کشتار پیوسته آدمیان و بمب‌گذاری‌های جاده‌ای، عملیات‌های انتحاری و تکه‌تکه شدن کودکان و سوختن زنان و مردان، در هراس و دغدغه‌های کوچک و معصومانه خانه و فرزندانم، امیدها و ناامیدهای یک خانواده طبقه متوسط ایرانی و نیز بی‌رحمی این جهان و خشونت‌های زندگی و بیهودگی‌های آن. خواستم دریابم که خوانش این اثر در درون این دریای پراضطراب و کشاکش بی‌داد امروز آیا به من فرصتی می‌دهد تا به هستی و رازواری آن چشم نبندم و برایم سقفی و سرپناهی شود از بیگانگی و فراموشی خویش؟ ممکن است زمزمه کردن و نگارش این دغدغه‌ها و واگویی پرسش‌های خیام در میان این موقعیت‌ها عجیب باشد، اما من در درون همین وضعیت‌ها این دفتر را نوشتم. شاید این سویه‌ای از وضعیت ناهم‌زمان و تراژیک ماست، و روایتی دیگر از تجربه مدرنیته ایرانی، شاید!

این دفتر را تقدیم نمودم به یاد و خاطره پدرم. او که در نوجوانی مرا با خیام و حیرت‌ها و پرسش‌هایش آشنا کرد. با او بود که لحظاتی شیرین همراه با موسیقی و آواز پرکشش و زیبای شجریان که گویی راه به ابدیت می‌برد، ایات خیام را زمزمه می‌کردیم: «این قافله عمر عجب می‌گذرد/ دریاب دمی که با طرب می‌گذرد». اکنون بی‌او و در نبودش با فریاد پر خش و پراضطراب خواننده سنت‌شکن دیگری، لب‌جنبان تنها می‌خوانم: «افسوس که "بی‌فایده" فرسوده شدیم.»

فرامرز معتمد دزفولی

فروردین ۱۳۹۳